

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مختصر اصول فقہ مرحوم مظفر قدس سرہ

ہمراہ با اختصار مباحث رسائل شیخ انصاری

و ۸ سال آزمون دکتری



نگارندگان

عبداللہ مختاری بہمئی - رضا جمشیدوند

مجتبیٰ بختیاری

انتشارات چتر دانش

مقدمه

اللهم بارك لمحمد وآله، لله الحمد، أهل الحمد، ووليّه، ومنتهاه، وبدیهه، و الصلاة علی محمد حبیبه و صفیّه، و علی آله مفاتیح الإسلام، و مصابیح الظلام، و عترته الغرّ الکرام.

علم اصول از جمله علومى بوده که همراه با نشر و نمو فقه به عرصه علوم اسلامى وارد شد. در خصوص پیدایش علم اصول بین محققین اختلاف است، لکن آنچه متقین است، آن است که با ظهور اسلام ضوابطى برای استنباط فقهى وجود داشته، هر چند تا مدت‌ها مدون نشده بود. همین مطلب در لسان ائمه‌هدى (ع) تحت عنوان «علینا الفاء الاصول و علیکم بالتفرع»، بارها از سوى آنان صادر شده است حتى برخی از اعلام شیعه در زمان حضور معصوم در ابوابی چون اجتماع امرونیى کتاب نگاشته‌اند. با این حال به دلیل حضور معصوم (ع) نیاز چندانی به اصول فقه در بین شیعیان احساس نمى‌شد. در مقابل اهل سنت در همان ابتدا توسط ائمه اربعه آنان کتاب نگاشته شد و سر این مطلب واضح است. با شروع غیبت کبرى نیاز جدی شیعیان در باب استنباط احساس می‌شد. بنابراین بزرگانی چون سید مرتضى علم‌الهدى با نوشتن کتاب «الذریعه الی تحصیل الشریعه» و شیخ طوسى با نوشتن کتاب «عدة الاصول» حرکت به سوى اجتهاد شروع گردید. بعد از ایشان محقق حلى با نوشتن کتاب معارج الاصول، علامه حلى با نوشتن کتب تهذیب و نهاییه و مبادى و فرزند شهید ثانی با نوشتن کتاب معالم الاصول^۱ سیره قدماء را ادامه داد. اما کتب اصولی قدماء گاهى شامل مباحث لغوی، منطقی، و ادبى بوده و حجم مختصرى داشت. با ظهور اخباری‌گری انحطاط اجتهاد شروعى برای فترت اصول فقه بود. اما مدعى چون استاد الكل فى الكل وحید بهبهانى و شاگردان ایشان با پایان دادن اخباری‌گری حوزه‌های علمى شاهد حضور دوباره اصول در اجتهاد بودند. در این میان عالم فقاہت شاهد ظهور دو برادر در عرصه علم اصول بود. اقدام

۱- نام اصلی کتاب معالم الدین و ملاذ المجتهدین است، در واقع ایشان مثل سید ابن زهره که کتاب غنیه النزوع الی علمى الاصول و الفروع را نوشتند، هدفشان نوشتن کتابی در فقه بود، اما به‌عنوان مقدمه مباحثی در اصول نیز بیان شد که تنها همین بخش از کتاب و در فقه تنها باب طهارت آن تکمیل شد. قسمت اصول آن به معالم الاصول شناخته شد. همین روش در کتاب کشف الغطاء کاشف الغطاء ادامه پیدا کرد. چنانچه معروف است، از شیخ نقل است «هرکس مقدمه اصول کتاب کشف الغطاء را به خوبی بخواند و بفهمد مجتهد است» اهمیت این کتاب مشخص می‌شود.

این دو برادر صاحب حاشیه مرحوم شیخ محمد تقی اصفهانی و صاحب فصول شیخ محمد حسین اصفهانی^۱ بعدها زمینه توسعه و ترقی علم اصول را فراهم کرد. دقت و باریک بینی شیخ اعظم انصاری دزفولی با نوشتن کتاب فرائد الاصول علم اصول به سرحد کمال و اتقان رسید.^۲ بزرگان دیگری چون صاحب الکفایه، محقق نائینی، محقق اصفهانی،^۳ آقا ضیاء عراقی،^۴ محقق خوئی، شهید صدر هرکدام با تبعیت از شیخ اعظم علم اصول را به تمام و کمال رساندند. در سطوح حوزه علمیه کتاب معالم در قدیم و در حال حاضر کتاب الموجز به عنوان متن درسی سطح یک، کتاب قوانین الاصول در قدیم و در حال حاضر رسایل شیخ اعظم به عنوان دروس سطح و کتاب کفایه به عنوان آخرین متن اصولی طلاب شناخته می شود. کتاب اصول الفقه استاد محمد رضا مظفر به تعبیر خود ایشان برای پر کردن خلأ میان معالم الاصول و کفایة الاصول است، چراکه رسایل شیخ تنها بخشی از اصول فقه است، و کتاب قوانین الاصول تنها جواب گوی برخی مسائل اصولی است. عموماً طلاب و فضیای گرامی و نیز دانشجویان نیاز مبرمی برای مطالعه همه مباحث اصول خواهند داشت، اما نه وقت کافی برای خواند شروح و معاجم چندین جلدی را دارند، و نه کتب مختصر و ترجمه ها جواب گوی آنان خواهد بود. نگارنده با اذعان به این مطلب، کتاب حاضر را با تمام جزئیات و حتی همراه با مطالب نظری فاقد ثمره عملی با قلمی ساده در اختیار همه طالبین مباحث اصولی قرار داده تا مفید فایده واقع گردد. در خصوص این کتاب نیز نکات زیر حائز اهمیت است:

۱- کتاب شامل تمام مباحث اصول فقه استاد مظفر و اهم مباحث و نکات کتاب رسایل شیخ انصاری است.

۱- نظریات این دو در کتب متأخر محل نقد و نظر بوده است، طوری که جلد اول کفایه ناظر به نظرات این دو علم علم است.
۲- نقش شیخ در تنقیح و تحکیم اصول فقه در کتب بعد از او به وضوح روشن است، در حال حاضر نیز حوزه های علمیه هرچند شاهد نظرات جدیدی بود اما متن و بطن اولیه از آن شیخ اعظم است.
۳- آیه الله العظمی شیخ محمد حسین اصفهانی غروی، مشهور به کمپانی (۱۲۹۶-۱۳۶۱ ق) کتاب ایشان «نهایة الدراية فی شرح الکفایة» است.
۴- شیخ علی بن آخوند ملا محمد کبیر زازی عراقی ملقب به ضیاء الدین عراقی (متوفای ۱۳۶۱ قمری)، آرا ایشان در کتاب مقالات الاصول که به قلم خودشان نوشته شده، و کتاب «نهایة الافکار» تقریر شیخ محمد تقی بروجردی و کتاب «بدایع الافکار» تقریر میرزا هاشم آملی نگاشته شده است.

۲- در بسیاری از موارد نظرات و آرا اندیشمندان اصولی با ذکر کتاب و اسامی آنان درج شده طوری که خوانند با تاریخ علم اصول نیز آشنا خواهد شد.

۳- کتاب نه شرح مفصل و نه تلخیص مختصر است، بلکه حاوی تمام مباحث اصول فقه مظفر بوده البته شایان ذکر است که در کتاب رسایل تنها نکات و مباحث ضروری مورد بررسی و دقت قرار گرفته است.

۴- سر فصل‌های کتاب دقیقاً منطبق بر عناوین کتاب اصول فقه بوده از این‌رو طالبین علم در پیدا کردن مطالب دچار سردرگمی نخواهند شد. در برخی موارد دو یا سه سر فصل در هم ادغام شده و دلیل آن هم مرتبط بودن مباحث با هم است که به این موارد اشاره شده است.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از تلاش‌ها و زحمات همه استادان خود و از همکاری و مشارکت دوست گرامی و استاد ارجمند حجة الاسلام جمشیدوند همچنین برادر عزیز جناب آقای بختیاری که در تدوین و تهیه زحماتی این وجیزه متحمل شده‌اند کمال تقدیر و تشکر را بجا آورم.

نقله محمد بن إدريس في آخر السرائر من كتاب هشام بن سالم، عن أبي عبد الله (عليه السلام)

قال: «إنما علينا أن نلقي إليكم الأصول و عليكم أن تفرعوا».

السرائر: ۳ / ۵۷۵.

عبدالله مختاری بهمنی ۱۳۹۷/۸/۱۰

فهرست

۴	مقدمه
۹	مدخل
۲۷	مقصد اول: مباحث الفاظ
۲۸	باب اول: مشتق
۳۲	باب دوم: اوامر
۳۲	مبحث اول: ماده امر
۳۳	مبحث دوم: صیغه امر
۴۶	باب سوم: نواهی
۴۷	باب چهارم: مفاهیم
۵۸	باب پنجم: عام و خاص
۶۷	باب ششم: مطلق و مقید
۷۴	باب هفتم: مجمل و مبین
۷۹	مقصد دوم: ملازمات عقلیه
۸۱	باب اول: مستقلات عقلیه
۹۱	باب دوم: غیر مستقلات عقلی
۱۳۹	مقصد سوم: مباحث الحجّة
۱۵۳	باب اول: کتاب عزیز
۱۵۵	باب دوم: سنت
۱۶۹	باب سوم: اجماع
۱۷۷	باب چهارم: دلیل عقلی
۱۸۲	باب پنجم: حجیت ظواهر
۱۹۰	باب ششم: شهرت
۱۹۲	باب هفتم: سیره
۱۹۴	باب هشتم: قیاس
۲۰۳	باب نهم: تعادل و تراجیح
۲۲۹	مقصد چهارم: مباحث اصول عملیه
۲۳۲	استصحاب
۲۶۵	خلاصه رسایل شیخ انصاری
۲۸۹	سؤالات دکتری سنوات پیشین
۳۳۹	منابع
۳۴۰	فهرست تفصیلی

مدخل

شامل سه بحث «تعريف علم اصول»، «موضوع علم اصول»، «فایده علم اصول» است که ضمیمه آن نیز مباحث اصول ذکر شده است که مدار بحث در این کتاب است.

تعريف علم اصول

تعريف علم اصول:

تعريف مشهور (وحید بهبهانی و محقق قمی): «هو القواعد الممهدة لاستنباط الاحكام الشرعية».

- شهيد صدر: «علم بالعناصر المشتركة في عملية الاستنباط»
- آيت الله خويي در محاضرات: «علم الاصول هو العلم بالقواعد التي تقع بنفسها في طريق استنباط الأحكام الشرعية الكلية الإلهية من دون حاجة إلى ضمیمة كبرى أو صغرى أصولية اخرى إليه».
- آخوند در كفايه: «الأولى تعريفه بأنه صناعة يعرف بها القواعد التي يمكن أن تقع في طريق استنباط الأحكام أو التي ينتهي إليها في مقام العمل».
- محقق نائینی در اجود التقريرات و فوائد: «علم اصول، علم به كبرياتی است که اگر

- صغریات را به آنها ضمیمه کنیم، حکم کلی الهی استنتاج می‌شود».
- محقق عراقی در نهایت الافکار: قواعد اصولی قواعدی هستند که یکی از خصوصیات زیر را به طریق منع خلو دارا باشند: ۱- راه را برای تشخیص حکم باز می‌کنند. ۲- وظیفه عملی مکلف را مشخص می‌کنند. ۳- کیفیت تعلق حکم به موضوع خود را مشخص می‌کنند.
 - امام خمینی(ره) در مناهج و تهذیب: «علم الاصول هو القواعد الآلیة التي يمكن أن تقع كبرى استنتاج الأحكام الكلية الفرعية الإلهية أو الوظيفة العملية»
 - مصنف: علم اصول مجموعه قواعدی است که نتیجه این قواعد در طریق استنباط حکم شرعی واقع می‌گردد. قواعدی مانند: صیغه امر ظهور در وجوب دارد، یا ظهور قرآن حجت است.
- برای مثال: در آیه «أقيموا الصلاة» و «إن الصلاة كانت على المؤمنين كتابا موقوتا» صیغه امر در اولی و جمله خبریه در مقام انشاء در دومی محل بحث در علم اصول است. اگر یک اصولی به این نتیجه برسد که صیغه امر ظهور در وجوب دارد، قیاسی بدین شکل طرح می‌کند:
- صغری: «أقيموا» فعل امر است.
- کبری: فعل امر ظهور در وجوب دارد.
- نتیجه: پس «أقيموا» ظهور در وجوب دارد.
- نتیجه قاعده مذکور «ظهور فعل امر در وجوب» یعنی «ظهور اقيموا» برای استنباط فقیه جهت به دست آوردن احکام شرعی استفاده می‌شود.
- در خصوص تعریف علم اصول به نکات زیر باید توجه داشت:
- بعضی مثل امام راحل(ره) از اصول فقه تعبیر به فن و بعضی مثل آخوند تعبیر به «صناعة» کرده‌اند.
 - تعریف مشهور طبق قول آخوند(ره) جامعیت ندارد، زیرا مباحثی از علم اصول را شامل نمی‌شود. مباحثی چون ظن انسدادی بنابر حکومت و اصول عملیه.
 - با قید شرعیه در تعریف احکام عقلی خارج می‌شود.
 - با قید فرعیه احکام اصول دین که با عقل شناخته می‌شوند خارج می‌گردد.

اقسام حکم

حکم در تعریف مذکور بر دو قسم است:

- ۱- حکم واقعی: حکمی که برای فعل مکلف فی نفسه بدون در نظر گرفتن قطع و جهل ثابت است. مانند وجوب نماز، این حکم از أدله اجتهادی قابل دستیابی است.
- ۲- حکم ظاهری: حکمی که برای فعل مکلف با توجه به مجهول بودن آن ثابت است. مانند حرمت نگاه به وجه و کفین زن اجنبی یا حرمت شرب تنباکو. فقیه برای رفع تحیّر در این فرض از أدله فقهی یا همان اصول عملیه حکمی ثانوی به مقلد می‌دهد، که حکم ظاهری نام دارد. در این خصوص باید توجه داشت:
- تعبیر اجتهادی و فقهی از وحید بهبهانی (ره) است.
 - به ادله اجتهادی به این خاطر اجتهادی گفته‌اند چون از تعریف اجتهاد مأخوذ است.^۱ به همین خاطر مستنبط احکام واقعی را در مقام کشف دلیل اجتهادی را مجتهد گویند. اصطلاح فقهی به خاطر تعریف فقه است،^۲ و مستنبط احکام ظاهری را در این حال فقیه گویند.
 - تعبیر به فقهی اشتباه است، چون با افزودن یاء نسبت به اسم مختوم به تاء، تاء آخر حذف می‌شود، مانند مکة (مکی).
 - دلیل اجتهادی بر دو قسم دلیل لبی و لفظی است. قرآن و سنت دلیل لفظی، اجماع و عقل دلیل لبی هستند.
 - اصول بر دو قسم اصول لفظی و اصول عملی تقسیم می‌شود. اصول لفظی در فرض شک در مراد متکلم کاربرد دارد. (مانند اصل ظهور) اصول عملی بر دو قسم اصول عامه که در تمام ابواب فقه کاربرد دارد و شامل چهار اصل استصحاب، تخییر، برائت و احتیاط می‌شود. اما اصول عملی خاص فقط در یک یا چند باب کاربرد دارد مثل اصل حلیت یا طهارت. همچنین اصول عملی عامه بر دو قسم شرعی و عقلی تقسیم می‌شود.
 - حکم واقعی خود به دو قسم اولی و ثانوی تقسیم می‌شود. حکم واقعی اولی مخصوص شخص مختار (مثل وضو) است و حکم واقعی ثانوی مخصوص شخص مضطر و مکره (مثل تیمم) است.

موضوع علم اصول

در موضوع علم اصول اختلاف است:

۱- «استفراغ الوسع لتحصيل الظن بالحکم الشرعی». الاجتهاد و التقليد (أقا ضیاء عراقی): ص ۲۰

۲- «العلم بالأحكام الشرعية الفرعية عن أدلتها التفصيلية». بدائع الأفكار (محقق رشتی)، ص ۶.

- محقق قمی و مشهور: موضوع علم اصول أدله اربعه با وصف دلایلیت است.
- قدما (سید مرتضی در الذریعه و ابن زهره): موضوع علم اصول أدله اربعه، استصحاب، قیاس اصولی (تمثیل منطقی) و استحسان است.
- محقق حلی در معارج: موضوع علم اصول أدله اربعه و استصحاب است.
- صاحب فصول: موضوع علم اصول ذات دلیل است.
- محقق خراسانی: موضوع علم اصول جامع بین موضوعات مسائل علم است.
- محقق بروجردی و آیت الله سبحانی: موضوع علم اصول حجت است.
- شهید صدر: موضوع علم اصول أدله مشترک (قواعد عام، عناصر مشترک، خیوط عامه) است. به این معنا که در علم اصول از حالات و ویژگیه و قوانین مربوط به این موضوع بحث می‌شود. مثلاً خبر ثقه از جمله أدله مشترک است و از جمله حالات عارض بر خبر ثقه آن است که گاه در تعارض با خبر دیگری واقع می‌شود.
- **مرحوم مظفر:** علم اصول موضوع مشخصی ندارد بلکه از موضوعات مختلفی بحث می‌کند که همه آنها در غرض مهم علم اصول مشترک هستند و غرض عالم اصول استنباط حکم شرعی است.

فایده علم اصول

دو مقدمه:

- ۱- اجمالاً می‌دانیم افعال اختیاری ما در شریعت اسلام مشمول یکی از احکام خمس است.
 - ۲- همچنین می‌دانیم این احکام با علم ضروری (بدیهی) بر ما معلوم نیست بلکه اکثر آنها باید با علم نظری (کسبی) قابل دستیابی است.
- در نتیجه: علم اصول تنها علمی است که برای استعانت و کمک بر اثبات این احکام تدوین شده است.

تقسیم مباحث

بر طبق تقسیم کتاب که مأخوذ از تقسیم محقق اصفهانی است؛ مباحث کتاب در چهار مقصد و یک خاتمه تقسیم می‌شود:

- ۱- مباحث الفاظ: در مباحث الفاظ از ظهور الفاظ از جهت عام و کلی بحث می‌شود. چه الفاظ قرآن و سنت باشد و چه دیگر الفاظ. در این بحث تنها از هیئت الفاظ (چه هیئت جملات مثل مفاهیم و چه هیئت مفردات مثل اوامر) بحث می‌شود و از موارد الفاظ سخن گفته نمی‌شود زیرا

- قاعده کلی در این خصوص وجود ندارد و تنها راه مراجعه به معاجم لغت است.
- ۲- مباحث عقلی: در مباحث عقلی از لوازم احکام شرعی بحث می‌شود. یعنی لازمه فلان حکم شرعی چیست که بر دو قسم مستقلات عقلیه و غیر مستقلات تقسیم می‌شود.
- ۳- مباحث حجت: در این مباحث از دلیل و حجت سخن گفته می‌شود.
- ۴- مباحث اصول عملیه: در این مباحث در بیان وظیفه شخص شاک است. در این کتاب تنها اصل استصحاب مورد بحث قرار می‌گیرد و سه اصل دیگر را از رسایل شیخ انصاری دنبال خواهیم کرد.^۱ خاتمه نیز در تعادل و تراجیح است، اما در اول باب حجت خواهیم دید که این مباحث نیز در مقصد سوم یعنی مباحث حجت باید بحث شود.

مقدمه

مقدمه کتاب شامل ۱۴ امر است.

۱- حقیقت وضع

دلالت وضع بر معانی به دو صورت متصور است:

- ۱- یا ذاتی باشد، مانند دلالت دود بر وجود آتش، این صورت صحیح نیست، چون لازمه این سخن آن است که جمیع بشر در این دلالت باید مشترک باشند درحالی که با هم اختلاف دارند.
- ۲- یا وضعی است؛ نظریه صحیح این صورت است. البته در نحوه وضع آن اختلاف است:
 - آخوند خراسانی: وضع اختصاص لفظ است (معنای اسم مصدری)
 - شهید صدر و محقق عراقی: وضع ملازمه واقعی بین لفظ و معنا است و سبب این ملازمه وضع واضع و از سنخ جعل و اعتبار است (قرن اُکید)
 - صاحب منتهی‌الاصول: وضع عبارت است از هویت و اتحاد بین لفظ و معنا در عالم اعتبار.
 - محقق خوئی و نهاوندی: وضع عبارت است از تعهد به ابراز معنا.
 - محقق اصفهانی: وضع به‌عنوان وصفی است که عارض بر «لفظ» می‌گردد و آن لفظ به صفت «وضع» متصف می‌گردد.
 - مصنف: وضع جعل و تخصیص لفظ به ازاء معنا است. (معنای مصدری)

۱- یکی از شاگردان مرحوم مظفر جناب غلامرضا عرفانیان یزدی سه اصل دیگر را در کتابی تحت عنوان «تتمیم کتاب اصول‌الفقه» جمع آوری کرده است.

۲- واضع کیست؟

واضع لفظ برای معنای کیست؟ سه قول است:

- واضع هر لغتی شخص معینی است. (مثلاً واضع لغت عرب یعرب بن قحطان است). این نظریه صحیح نیست زیرا اگر واضع شخص واحد بود باید در تاریخ لغت هر زبانی ذکر می‌شد، واللازم باطل فالملزوم مثله.
- اشاعره، علامه حیدی و محقق نائینی: واضع خداوند متعال است به دلیل دو آیه از آیات قرآن.
- مصنف: واضع بشر است. طبیعت بشری باعث شده در طول زمان و در بین ملل مختلف لفظ را وضع کند.

۳- وضع تعینی و تعینی

وضع به حسب منشأ به دو قسم تقسیم می‌شود:

- وضع تعینی: دلالت آن ناشی از جعل و تخصیص لفظ به معنا.
- وضع تعینی: دلالت آن ناشی از اختصاص لفظ به معنا به دلیل کثرت استعمال.

۴- اقسام وضع (به حسب تصور معنا)

در وضع باید تصور لفظ و معنا صورت گیرد، این تصور به دو گونه است:

- گاهی معنا را با تمام خصوصیاتش تصور می‌کند در این صورت معنا بنفسه و تفصیلاً تصور شده است.
- گاهی معنا را با یک عنوان کلی و عام تصور می‌کند، در این صورت معنا بنفسه و اجمالاً تصور شده است.

بنابراین وقتی تصور به دو صورت است، موضوع‌له نیز به دو صورت کلی و جزئی است و مجموعاً چهار قسم می‌شود که ذیلاً ذکر شده است.

در امکان و وقوع دو قسم اول وضع بحثی نیست.

در امکان قسم سوم نیز بحثی نیست اما در وقوع آن بحث است که ظاهراً واقع شده است.

تنها در امکان و استحاله قسم چهارم بحث است.

اقسام وضع به حسب معنا		امکان	وقوع
وضع خاص، موضوع له خاص	واضع معنای جزئی را تصور کرده و لفظ را برای همان معنای جزئی وضع کند.	ممکن	واقع شده (اسماء شخصیه)
وضع عام، موضوع له عام	واضع معنای کلی را تصور کرده و لفظ را برای همان معنای کلی وضع کند.	ممکن	واضع شده (اسماء اجناس)
وضع عام، موضوع له خاص	واضع معنای کلی را تصور کرده و لفظ را برای مصادیق آن معنای کلی وضع کند.	ممکن	واقع شده (ضمائر، حروف، اسماء اشاره)
وضع خاص، موضوع له عام	واضع معنای جزئی را تصور کرده و لفظ را برای کلی آن جزئی وضع کند.	محال	محال

۵- استحاله قسم چهارم

آیا قسم چهارم وضع امکان دارد؟ دو قول است:

- اکثر اصولیین: قسم چهارم را محال می‌دانند، زیرا معنای موضوع له که کلی است، بنفسه تصور نمی‌شود. فقط خاص تصور شده است بنابراین وقتی تصور نشود مجهول بوده و حکم بر مجهول هم ممکن نیست.^۱
- صاحب بدایع الافکار (محقق رشتی): قسم چهارم طبق مثال شبیح ممکن است.

۶- وقوع قسم سوم و تحقق در معنای حرفی

در وقوع قسم سوم بحثی نیست. مثال آن هم حروف و اسماء مبهم مثل اسماء اشاره، ضمائر، موصولات، اسماء استفهام و غیره است.

در معنای حرفی اختلاف است:

- صاحب کفایه و نجم الاثمه: موضوع له حروف عین موضوع له اسماء است. بنابراین حروف از جهت موضوع له با اسماء تفاوتی ندارد تنها فرق آن دو در نحوه استعمال است. اسماء به صورت مستقل و حروف آله للغير به کار می‌روند. طبق این قول وضع حروف از قسم دوم یعنی وضع عام موضوع له هم عام است.
- قول منسوب به نجم الاثمه: حروف برای هیچ معنای وضع نشده‌اند بلکه مانند علامات اعرابی هستند.

۱- «ذاتی نایافته از هستی بخش/ چون (کی) تواند که بود هستی بخش». جامی، عبدالرحمان، هفت اورنگ، بخش ۱۹، عقد چهارم

- مصنف و اکثر اصولیون (محقق نائینی، جرجانی، صاحب فصول و صاحب معالم و محقق خوئی): معنای حروف متباین با معانی اسمی هستند زیرا معانی اسمی معانی مستقلی هستند اما حروف معنای مستقلی ندارند.
- تفتازانی: وضع عام، موضوع له عام و مستعمل فیه خاص است.
- امام راحل: راهی برای اثبات چگونگی وضع حروف وجود ندارد. تنها می توان گفت که موضوع له آنها خاص است.

در توضیح قول سوم باید گفت، موجودات بر دو قسم هستند:

- یا فی نفسه بوده و استقلال دارند، مانند جواهر (زید) یا اعراض (قیام زید).
- یا فی نفسه استقلال ندارند؛ بلکه وجودشان بسته به دیگری است. مانند نسب و روابط. این وجودات استقلالی ندارند، زیرا در یک قضیه حملی وجود نسبت ناگزیر است، اگر گفته شود، نسبت در این قضیه هم استقلال دارد، برای ایجاد رابطه بین طرفین قضیه باید نسبتی باشد. اگر باز گفته شود، این نسبت هم مستقل است نقل کلام کرده و می گویم این رابط وجود مستقل ندارد و اگر باز هم مستقل باشد، تسلسل لازم می آید.

حکمت وضع اقتضاء دارد که هم برای معانی مستقل و هم معانی غیر مستقل لفظی وضع کند. وضع نسبت ها یا با یک لفظ معین است (مانند فی و من) یا با یک هیئت خاص است (مانند هیئات مشتقات).

نتیجه

حروف مانند اسماء موضوع له دارند. موضوع له حروف با اسماء مباین است چراکه موضوع له اسماء مستقل است برخلاف حروف که موضوع له غیر مستقل و وابسته دارند.

بطلان دو قول اول

قول صاحب کفایه صحیح نیست، زیرا اگر حروف و اسماء اتحاد معنایی دارند باید بتوان به جای هم استعمال شود در حالی که این امر صحیح نیست.

جواب مرحوم آخوند به این اشکال: دلیل عدم صحت استعمال تباین در موضوع له نیست. بلکه دلیل عدم صحت استعمال، شرط واضح است. واضح شرط کرده که اسماء باید در موردی استعمال شود که معنای مستقل مدنظر است و حروف در مواردی به کار رود که معنای للغیر مدنظر باشد. رد جواب مرحوم آخوند: اولاً دلیلی بر وجوب اطاعت از آنچه واضح شرط کرده نداریم، مگر

مواردی که خصوصیتی در لفظ و موضوع له مدنظر باشد. ثانیاً اگر واضح، واجب الاطاعه هم باشد، مخالفت با او موجب عصیان است نه اشتباه بودن استعمال.

توضیح بیشتر

نقش حروف ایجاد رابطه و پیوند میان الفاظ و کلمات مستقل و بی ربط است.

وضع در حروف از قسم سوم است.

اولاً وجود نسبت‌ها قائم به طرفین قضیه (موضوع و محمول) است.

ثانیاً هر نسبتی با نسبت‌های دیگر تباین دارد.

ثالثاً نسبت‌ها وجود خارجی جزئی دارند.

رابعاً نسبت‌ها در عالم خارج نامتناهی هستند.

بنابراین واضع ناچاراً وضع یک عنوان کلی است این عنوان کلی خود به حمل شائع معنای جزئی دارد اما به حمل اولی ذاتی معنای مستقل دارد.

۷- استعمال حقیقی و مجازی

استعمال بر سه قسم است:

- استعمال حقیقی: استعمال لفظ در معنای موضوع له خودش.
- استعمال مجازی: استعمال لفظ در غیر معنای موضوع له خودش با وجود شباهت و قرینه.
- استعمال غلط: استعمال لفظ در غیر معنای موضوع له خودش بدون قرینه و مشابهت.

آیا صحت استعمال مجازی منوط به ترخیص واضع است یا بسته به ذوق و علاقه است؟ دو نظریه است:

- قدهاء: چنین استعمالی متوقف بر ترخیص و اذن واضع است.
- متأخرین و مصنف: صحت چنین استعمالی بسته به ذوق سلیم و علاقه است، چون وجدان چنین استعمالی را صحیح می‌داند و لو واضع آن را منع کرده باشد. مؤید آن اشتراک اغلب معانی مجازی در لغات مختلف است.

۸- دلالت تابع اراده است

دلالت را به سه قسم عقلی، طبیعی و وضعی تقسیم کرده‌اند، دلالت وضعی خود بر دو قسم لفظی

و وضعی است.

دلالت وضعی لفظی بر دو قسم تقسیم کرده‌اند:

- دلالت تصویری: انتقال ذهن به معنا به مجرد صدور لفظ از لافظ هرچند لافظ آن را قصد نکرده باشد.
- دلالت تصدیقیه: دلالت لفظ بر معنا به صورتی که معنا مقصود متکلم بوده و قصد استعمال آن را داشته باشد.

دلالت تصویری دو شرط دارد، اولاً لفظ برای معنای وضع شده باشد ثانیاً سامع عالم به وضع باشد.

دلالت تصدیقیه چهار شرط دارد:

- متکلم در مقام بیان و افاده باشد.
- متکلم جدی بوده و قصد شوخی نداشته باشد.
- متکلم به معنای کلام خود التفات داشته و آن را قصد کرده باشد.
- قرینه‌ای برخلاف معنای موضوع له نصب نشده باشد.

دلالت تابع علم به وضع است، مقصود دلالت تصویری است.

دلالت تابع اراده است، مقصود دلالت تصدیقیه است.

اولین کسی که به این مطلب پی برد، جناب خواجه نصیر الدین طوسی بود. ایشان دلالت را منحصر در تصدیقیه می‌داند. دلالت تصویری تنها از باب مجاز دلالت گفته می‌شود و تنها یک تداعی معنایی است.

۹- وضع شخصی و نوعی

وضع به حسب معنا به دو قسم تقسیم می‌شود:

- وضع شخصی: واضع لفظ را بنفسه و با تمام خصوصیاتش وضع کرده است، مانند وضع اعلام شخصیه مثل زید.
- وضع نوعی: واضع لفظ را بوجهه و با عنوان عام و کلی تصور کرده است، مانند هیئت مشتقات مثل اسم فاعل.

۱۰- وضع مرکبات

وضع مواد مفردات وضع شخصی بوده ولی وضع هیئات مفردات وضع نوعی است. اما آیا علاوه بر این دو قسم، وضع سومی به نام وضع مرکبات مانند هیئت ترکیبیه بین مبتدا و خبر نیاز است؟

مصنف: نیاز به وضع سومی به نام وضع مرکبات نیست و لغو محض است بلکه غرض (یعنی افاده مقصود) با دو قسم دیگر حاصل می‌شود.

۱۱- علامات حقیقت و مجاز

گاهی انسان علم به وضع دارد و این علم او یا از طریق تنصیص اهل لغت حاصل شده یا خود او از اهل لغت است. (اهل لغت یعنی ساکنان وادی).

گاهی انسان در وضع لفظی برای فلان معنا شک دارد در این صورت برای تشخیص معنای حقیقی از مجازی علاماتی ذکر شده است، مصنف در اینجا سه علامت را ذکر می‌کند.

۱- تبادر علامت حقیقت است.

۲- صحت حمل و عدم صحت سلب علامت حقیقت بوده و عدم صحت حمل و صحت سلب علامت مجاز است.

۳- اطراد علامت حقیقت و عدم آن علامت مجاز است.

علامت اول: تبادر

دلالت هر لفظی بر معنا خالی از سه فرض نیست:

- یا این ارتباط ذاتی است، قبلاً بیان شد این فرض باطل است.
- یا این ارتباط وضعی است، که در خصوص معانی حقیقی به کار می‌رود.
- یا در صورت وجود قرائن اعم از حالیه و مقالیه (لفظیه) است.

تبادر یعنی «انسباق معنا از لفظ بدون قرینه».

تبادر امری وجدانی است. بنابراین دیده می‌شود که قائل دو قول متفاوت، به تبادر تمسک می‌کنند. (مانند بحث صحیحی و اعمی)

تبادر بر دو قسم است:

- تبادر معنا از یک لفظ بدون قرینه، به این تبادر، تبادر حاقی گفته می‌شود که محل بحث است.
- تبادر معنا از یک لفظ با قرینه.

در تبادر اشکالی وجود دارد، به این صورت که تبادر زمانی انجام می‌شود که علم به وضع داشته باشیم درحالی که ما برای علم به وضع متمسک به تبادر شده‌ایم.

جواب از اشکال مذکور:

- نسبت به عالم به وضع و اهل لغت: (در اینجا دو علم وجود دارد) تبادر بر علم اجمالی به وضع متوقف بوده در حالی که علم تفصیلی به وضع متوقف بر تبادر است.
- نسبت به جاهل به لغت و اجنبی: باید گفت در خصوص جاهل به لغت تبادر معنا ندارد. البته امکان دارد که اجنبی با مشاهده تبادر اهل زبان، برای او هم اماره‌ای برای تبادر حاصل شود.

علامت دوم: صحت حمل و عدم آن و صحت سلب و عدم آن

بیان شد صحت حمل و عدم صحت سلب علامت حقیقت بوده و صحت سلب و عدم صحت حمل علامت مجاز است. اما برای توضیح بیشتر باید گفت برای تشخیص صحت حمل یا صحت سلب باید قضیه حملیه ایجاد کرد و به یکی از سه طریق زیر آزمایش کرد:

۱- با حمل ذاتی اولی (اتحاد مفهومی): به این صورت که معنای مشکوک را موضوع و لفظ را محمول قرار داده، و ملاحظه کنیم اگر حمل آن صحیح بود در این صورت علامت حقیقت و اگر حمل صحیح نبود و سلب صحت داشت علامت مجاز است، مثلاً «أسد» که لفظ مشکوک است را محمول و معنای مشکوک «الحيوان المفترس» را موضوع قرار می‌دهیم.

۲- با حمل شایع (اتحاد مصداقی): در صورتی که آزمایش اول واجب ندارد، مثلاً دو لفظ انسان و ضاحک را در نظر گرفته و با حمل اولی می‌بینیم که حملشان صحیح نیست، یعنی از نظر مفهوم با هم متحد نیستند یعنی مفهوم «الانسان» عبارت از «ضاحک» نمی‌باشد. حال از راه حمل شایع صناعی آزمایش می‌کنیم که در خارج چگونه است؟ به روش سابق معنای مشکوک را موضوع قرار می‌دهیم و لفظ را بر آن حمل می‌کنیم و می‌گوییم «الضاحک انسان» می‌بینیم که حمل صحیح بوده و چون حمل به نوع شایع صناعی می‌باشد، بیانگر آن است که این دو معنا در خارج متحدند. حال چه اتحادشان به نحو تساوی یا به نحو عموم و خصوص من وجه و یا عموم مطلق باشد.

۳- اگر آزمایش قبل نیز جواب نداد یکی از مصادیق معنای مشکوک را موضوع و لفظ را محمول قرار داده و آزمایش را امتحان می‌کنیم. مثلاً یکی از مصادیق ارض مثل تراب را موضوع و صعيد را محمول قرار می‌دهیم «التراب صعيد» در صورت صحت حمل دانسته می‌شود که لفظ صعيد برای مطلق وجه الارض وضع شده است.

تنبيه

اشکال دور در تبادر در علامت دوم هم جریان دارد به این صورت که علم به وضع متوقف بر صحت حمل و عدم صحت سلب است، در حالی که صحت عمل و صحت سلب زمانی محقق می‌شود که